

علیه بیکاری

www.a-bikari.com

شماره ۳۲ آبان ۱۳۹۷

کربلای سوزناک دلار در ایران



بازی دلار را باید در ردیف یک فاجعه و یک بلیه اجتماعی و از آن بالاتر در ردیف یک دسیسه بر علیه توده زحمتکش آن جامعه به حساب آورد. در آن جامعه صدای خدا خفه خون گرفته است، در آن جامعه نان هست، سفره هست، انبارهای کالا هست، بانک با انبارهای دلار هست، کار و تولید هست، بازار کار و کالا تنها کانالهای امنیت به حساب میایند... در این میان نه در غرش شبانگهی لایه های زمین و یا سیلابهای بی امان، بلکه در لابلای سطور روزنامه های صبح، یکی بعد از دیگری نان و حرمت و کار انسانها به غارت برده میشود.

صفحه ۷

صفحه ۲

گرگ های باران دیده صف اعتراض کارگری!

صفحه ۳

سایه سنگین هپکو بر سیرک سالانه دستمزدها

صفحه ۴

زنان در میان تماشاچیان مسابقه فوتبال با بولیوی

صفحه ۵

حکم شلاق در اراک، چُسناله های اقتدار سرمایه!

صفحه ۶

در حسرت شورش دلار در ایران

صفحه ۸

مژده! گل بود، به سبزه "محاسبه دلار" هم آراسته شد!

صفحه ۹

خاشقجی در عربستان، در ترکیه و در ایران

صفحه ۱۰

آیات بلشویکی در اعتصاب بزرگ نفت در خوزستان

صفحه ۱۱

جنگ چهل ساله و سقوط قسطنطنیه آپارتاید جنسی در ایران

صفحه ۱۲

شوری در سر دارم

گرگ های باران دیده صف اعتراض کارگری!

قانون ممنوعیت بیکارگیری بازنشستگان در ادارات یکبار دیگر موقعیت بازنشستگان طبقه کارگر در ایران را به صدر توجه و کشمکش در فضای اعتراضی رانده است. به نقل از درد دل یک کارگر "در تمام دنیا لحظه بازنشستگی شیرین ترین لحظات عمر ان فرد است و برعکس برای ما لحظه ماتم و غم و غصه فلاکت است چون باید تازه بری مسافركشی و نگهبانی و..."

شرح جزئیات غصه و فلاکت بازنشستگی این کارگر در هر کوی و برای هر رهگذر آشناست، اما بلافاصله باید اضافه کرد هنوز میلیونها کارگر در همان جامعه در حسرت همین بازنشستگی خود را به در و دیوار میزنند. مگر ستاره اقبال کارگر جماعت در هفت آسمان چقدر میتواند قد بدهد که سی سال سابقه کار رسمی و تازه آنهم توام با پرداخت منظم و داوطلبانه حق بیمه از جانب جملگی کارفرمایان را به ارمغان بیاورد؟ مگر چند کارگر از میان هفت خوان زیر خط فقر و سوانح محیط کار جان سالم بدر برده و نای کار ببחقوق تر جهت نگهداری داماد و عروس و نوه هایش را ذخیره شصت سالگی خود میتواند داشته باشد؟ برای وفاداری به ادای حق مطلب باید پای حرف دو کارگر دیگر نیز نشست.

نفرین یک کارگر: "اولا با سی سال کار در پروژه ها در میان گازهای سمی در عسلویه فقط بیست سال سابقه دارم بقیه شو بیکار بودم دوماز ما روزی دوازده ساعت کار میکشند سوما مگر بدن من چقدر میتونه بعد از ضررهایی که از جنگ به بدنم رسیده جلوی این گازها دوام بیاورد. دولت باید افراد پروژه ای که با سی سال اوارگی فقط میتوانند بیست سال سابقه یا کار داشته باشند را بدون قیدو شرط باز نشسته کنه تا شاید فرزندان آنان پدرشان را بجای بابا گفتن کاکا نگویند چون سالی فقط شصت روز خانه اند... در نهایت امیدوارم هرکس حق و حقوق کارگر را خراب میکنه مثل ما زنده دلیل بشه وتوی زندگیش هیچ خیری نبیند.. الهی امین یا رب العالمین!"

دعای یک کارگر: "ایشاگرگ دوران جنگ دارای 5 سرعائله میباشم که حقوق دریافتی با توجه به هزینه های سرسام آور زندگی و پرداخت 73 درصد حقوق بابت بدهی های اقساط وام های بانکی و قرض الحسنه و

هزینه های سنگین درمان خود و فرزندنام کفاف مخارج زندگی رانمیدهد. دو فرزندم بیکار هستند درماه گذشته به خاطر پرداخت هزینه های دکترودارو و بیمارستان مانده حقوق برابر صفر بود... من که بریدم خدا به داد کارگرانی که حداقل میگیرند و اجاره خانه هم میدهند برسد."

بازنشستگی و بازنشستگان یک دمل چرکین در تاریخ مدرن، در تاریخ حکومت سرمایه بر سرنوشت یک جامعه اساسا کارگری است که بخش مهمی از حکومت، موقعیت و مکنت بالایی ها، فضیلت، قانون و فرهنگ آن در دزدی و بهره کشی آشکار، در نهایت رذالت و پس فطرتی تجلی یافته است. یک صدم سر نخ داستان دزدی های صندوق بیمه بازنشستگی کارگران برای افزایش بزرگترین راهزنی مشترک کارفرمایان و دولت، برای پرده برداری از مافیای سازمان یافته ساختار حکومتی از سه قوه و شراکت لاشخورهای فیضیه و منورالفکرهای توجیه گر رسانه ای کفایت میکند. بازنشستگی میتوانست، درست همانگونه که در طبیعت انسانی آن نهفته است، دوره کشف مجدد زندگی، دوره تکرار مهار بازی شیطننت آمیز دستها و پاها، دوره مرور و لنگارانه خاطره ها و یافته ها و ساخته ها، دوره بهترین فرصت برای تدارک خداحافظی شیرین با زندگی باشد. این چنین دوره ای، بازنشستگی و دقیقا نه آنچه بورژوازی به عنوان "از کار افتادگی" میشناساند، حق و شایسته بی برگرد هر کارگر، هم برای خود او و هم برای نوادگان اوست.

یک بازنشسته امروز با کوله باری از خط فقر و تخطئه و استثماری، سبدهای کالا و وعده های صد من یک غاز وارد بازنشستگی میشود، و یک باره در مقابل سوال قرار میگیرد که: "آیا بازنشستگان باید از حق ادامه کار برخوردار باشند؟" هر چقدر این سوال با درباقتی ها و لغت و لیس مربوطه لب و لوجه وزرا و روسا را آویزان کند، برای کارگران فقط و فقط از این معنی برخوردار است که کماکان دستمزد ناکافی حق او، و ارث او برای نسل بعدی اوست. بازنشستگی در حکومت اسلامی سرمایه در ایران یک معجون در هم جوش و یک کلاف سر در گم رندانه از آب در آمده است که از هر سر کارگر را به کار و ببחقوقی بیشتر میکشد و هر بار و هر روز با قرطاس بازی جدیدی به طبقه کارگر نهیب میزند: پیر شدن موقوف! کار کنید، شکر نمایید و سپس هر چه زودتر

لطفا کپه مرگ خود را بگذارید!

هر لحظه و هر زاویه، زمینه چینی و استدلال بانیان این سیاست، و بیش از هر چیز افاضات اقتصاد ملی به همراه کارگر پناهی ریاکارانه خانه کارگر دریایی از نفرت و بیزاری را دامن میزند. بدون تردید این نفرت برای به آتش کشیدن یک دو جین قصر زمستانی کافی است. این نفرت در کوچه و خیابان موج میزند. اعتراض بازنشستگان فولاد و معلمان فقط چند نمونه است. طبقه کارگر بسیار بیشتر از نفرت و افشاگری، به تقویت صفوف اعتراضی خود نیاز دارد. این بدون دخالت فعال کارگران بازنشسته ممکن نیست.

تجربه، اعتبار و نفوذ کلام، رابطه های گسترده، حضور دائمی در محلات به همراه توانایی فنی و علمی میتواند صف اعتراض کارگری را چندین گام به جلو ببرد. "پارک نشینان" عبارت طعنه آمیز رسانه ها در اشاره به کارگران بازنشسته است. بسیار بجاست این عبارت را به عکس خود تبدیل کنیم. اجازه دهید هر پارک نشین به محمل اتحاد و ارتباط میان کارگران و ساکنان محله شود، پارکها تعداد بیشماری از ارتباطات را در قالب تیم های ورزشی، کلاسهای درس، تعاونی ها، آشپزخانه های مشترک، کارییابی و مهد کودکهای داوطلبانه محله تبدیل گردد.

طبقه کارگر در ایران در مصاف با



بورژوازی ها و متحد نیاز به اتحاد و انضباط و اعتماد در صفوف خویش و پیروزی در نبردهای موضعی و کوچکتر خود، به پیروزی در اعتصابات و تمرین در حفظ همبستگی ها، در ایجاد تعاونی ها و صندوقهای کمک مالی میباشند. برای گامهایی در اینراه چه کسی بهتر و آماده تر از کارگران بازنشسته است؟

سایه سنگین هپکو بر سیرک سالانه دستمزدها

دستمزد کارگران چقدر است؟ چقدر باید باشد؟ این دستمزد در سال آتی چه میزان خواهد بود؟ این سؤالاتی است که خانواده بزرگ شصت هفتاد میلیونی طبقه کارگر در ایران، در تب پاسخی شایسته به آن‌ها میسوزند. جامعه ایران از نظرات و صاحب‌نظران اقتصادی اشباع است. در آن جامعه از جمله در زمینه آمار اشتغال و تورم و شاخصهای اقتصادی تا دلتان بخواهد حرف مفت موج میزند. کیست در آن مملکت روی کارشناسی بانک مرکزی، روی وعده‌های مقامات برای یک یا دو ماه آینده دل خوش کند؟ این چه بازی ترسناکی است که اسکناسها و اعداد با زندگی و هست و نیست این مردمان به آن مشغولند؟

معرکه گیری سالانه بر سر تعیین سطح حداقل دستمزدها در ایران به همه چیز شباهت دارد بجز مساله اصلی که دخالت کارگران در اساسی ترین امر حیاتشان یعنی دستمزدها است. بچه خانواده کارگری با افتادن اولین دندان شیرینی آنقدر از این دنیا آموخته که استدلال کند رای و اراده مستقیم کارگران در شورای عالی دستمزد نمایندگی نمیشود، نرخ تورم واقعی مبنا قرار نمیگیرد، دستمزدها مصوبه با ادعای تامین زندگی یک خانوار پنج نفره فاصله نجومی دارد ... نیاز به هوش فراوانی نیست که فریب کاری این معرکه گیری را تشخیص داد. راستی مگر وزارت کار و دولت و کارفرماها و نوکران شورای اسلامی‌شان مرض دارند برای چندرغازی که از قبل تصمیم گرفته شده؛ چند ماه نمایش پوچ و مسخره "مذاکرات طرفین بازار کار" را برپا میکنند؟ سی چهل درصد کارگران که بیکارند و رنگ دستمزد را نمیبینند، بیشتر از نصف شاغلین که در کارگاهها زیر ده نفر از بیخ مشمول قانون کار نیستند، قراردادهای موقت را هم کنار بگذاریم مگر قرار است چه میزان از کارگران مشمول مصوبات شورای عالی دستمزدها بشوند؟ از همه چیز گذشته در آن مملکت که کافرا میتواند دستمزد کارگران را به دلخواه قسطی پرداخت و یا اصلاً پرداخت

نکند؛ پس این خیمه شب بازی برای چیست؟

خاصیت صحنه چینی پایان سال تعیین دستمزدها برای سرمایه داران و حکومتش در این بوده است که آنچه به کارگر تعلق نمیگیرد را اعلام کنند؛ تصمیماتشان را به آزمایش بگذارند و سال تازه تری از حمله به کارگر را در پیش بگیرند. اظهارات علی خدایی، عضو کارگری شورای عالی کار گویاست: قدرت خرید کارگران از اول تیر ماه نسبت به دی ماه سال گذشته حدود 48.2 درصد کاهش یافته است. افزایش 19.5 درصدی دستمزد سال 97 نتوانست پاسخگوی هزینه‌های زندگی کارگران باشد... بر اساس آمار رسمی سازمان تامین اجتماعی بیش از 80 درصد کارگران، دریافتی کمتر از یک میلیون و 400 هزار تومان دارند که با این تحلیل قطعاً دریافتی 90 درصد کارگران کمتر از 3 میلیون تومان در ماه است... در حال حاضر میزان درآمد کارگران نهایتاً می تواند 33 درصد از هزینه خانوار را تامین کند... به عبارتی برای تامین هزینه های یک خانوار سه نفره، کارگر سرپرست خانوار باید سه شغله باشند یا هر سه عضو خانواده باید شاغل باشند تا یک خانواده کارگری بتواند 100 درصد هزینه حداقلی یک ماه را تامین کند. (صفحه اقتصاد از سایت تسنیم، هفتم تیر ماه 1397)

بنا به اظهارات وزیر کار آش بسیار شورتر از این حرفهاست. لازم است به

ارقام فوق توجه نشان داد. بنا به اظهار نظر روحانی، وزیر کار و مقامات گوناگون طرح اصلی در دست بررسی اعطای بسته کالاهای حمایتی (خوراکی) بجای افزایش دستمزد است. این یک تصمیم ارتجاعی و ضد کارگری است. هر قدم در این راه جز تحقیر آگاهانه و رسوا بر علیه کارگر، سطح دستمزد، نیازها، حق و موقعیت اجتماعی طبقه کارگر را به همراه ندارد. در جاییکه به قول خود مقامات حکومتی مبلغ سه میلیون تومان (معادل حقوق ماهانه یک کارمند با سابقه دولت) هنوز برای یک زندگی قابل قبول کفایت ندارد، در حالیکه افزایش دستمزد را خارج از امکان کارفرماها و خود دولت بعنوان بزرگترین کارفرمای بازار کار جار میزنند؛ در این میان قیل و قال بر سر اعطای بسته به ارزش صد هزار تومان برای چیست؟!

از همان شروع اعلام عزم دولت برای اجرای این طرح دنیایی از تحقیر و تخطئه، آق و دشمنی علیه کارگر آن جامعه را فرا گرفته است. در حالیکه دواير مختلف وزارت کار دسته های صدها هزاران نفره کارگران ساختمانی، قرارداد سفیدی ها، زنان قالی باف، کارگران بیکار و ... را عملاً و دقیقاً مشابه طرح چهار سال ار پوشش این اقدام خارج اعلام میدارند؛ وزیر کار بر اجرای طرح بعنوان برگ برنده اجلاس شورای عالی کار برای دستمزدهای سال 1398 اصرار دارد. دستمزد در نظر گرفته شده برای سال بعد جوابگوی این سطح نیز نخواهد بود. وزیر کار جمهوری اسلامی دست پیش میگیرد و با تاکید بر محاسبه خط فقر بر مبنای سه میلیون تومان در ماه و با تاکید بر افسار گسیخته بحران اقتصادی و ناتوانی دولت در مقابل کنترل تورم و گرانی، با تاکید بر کور بودن هر گونه چشم انداز برای اشتغال؛ چهارچوب و دورنمای دیگری را برای طبقه کارگر رسمیت میبخشد. بحث با این دولت بر سر نرخ دستمزد و نیازهای زندگی کارگری بیهوده است. در این چهارچوب امرار معاش طبقه کارگر به سازمان بهزیستی و به کمیته امداد منتقل میگردد. بنا به این چهارچوب یک کارگر در زمینه کار تابع قانون کار و در تامین زندگی در کنار بینوایان، مسکینان، بی سرپرستان و صدقه بگیران دسته بندی میگردد.

به این ترتیب برای دولت در قدم اول مساله سطح زندگی و انتظارات طبقه کارگر به مساله تامین معیشت پایه نزول پیدا کرده است. و امروز در قدم دوم تامین معیشت از دستمزد و روابط کار گسسته و به ناکجا آباد صندوقهای خیریه حواله میشود. زیر عنوان "تعیین دستمزد کارگران" بخش اساسی پلاتفرم دولت بحث اصلی گرد انتقال حداقل بیست میلیون جمعیت کارگری جامعه به گیرندگان سبد حمایت غذایی اهدایی دولت است. بنا به محاسبات خود دولت شهروندان با درآمد ماهیانه میان ششصد هزار تومان تا یک میلیون تومان از سیر کردن شکم عاجزند. در محاسبات خوش بینانه دولتی با سطح دستمزد جاری هفتاد درصد کارگران علی القاعده در این لیست قرار میگیرند. وعده های پر سر و صدای سال گذشته دولت روحانی برای توزیع این سبدها به هیچ جا نرسید. هیچ



ادامه سایه سنگین.....

دستمزدها و چهارچوب تعیین آن دارند وزیر کار دارد برای فروش سخیف ترین ارزش انسانی یک کارگر در جامعه را و منحنی ترین تصویر طبقاتی از کارگران فریاد میزنند. دستمزد مد نظر دولت فخمه سنگ تمام میگذارد.

تضمین اجرایی در مورد وعده در راه نیز جز های و هو و جنجال پیدا نیست. در این چهارچوب بخودی خود ایرادی به دولت وارد نمیشد، اینجا "حق" محلی از اعراب ندارد. بحث بر سر نیت خیر است، صدقه است.

صحنه چینی مذاکرات و نظر خواهی برپا شده توسط گله ژورنالیسم و رسانه ها در ایران زیادی خنک و بیمایه است. وزیر کار جلو افتاده است و یکبار دیگر اعلام میدارد که طبقه کارگر پنجاه میلیونی آن جامعه چه بخورد، چگونه لباس بپوشد، مسکن و تفریحاتش، عرض و طول تحصیلات کودکانش و جزییات زندگی او از چه خصوصاتی برخوردار باشد. دولت دارد هزینه کارگر را برای سرمایه دار و مصداق دستمزد و سود حاصله از کار مهم ترین خبر فصل دستمزد را ساخت. برای دولت رقم میزند. دولت دارد متعهد میشود که هر گونه انتظار و توقع بالاتر از این سطح را افسار خواهد زد. سطح دستمزد محدود به میزان پول پرداختی ماهانه کارفرما به کارگر نیست. با اعلام

فریاد میزنند. دستمزد مد نظر دولت فخمه سنگ تمام میگذارد. اما معرکه تعیین دستمزدهای جمهوری اسلامی یک اشکال "کوچک" دارد. فصل تعیین دستمزدها یکی و تنها یکی از بسترهای تعیین سطح دستمزدها است. هزاران اعتصاب و اعتراض کارگری را می توان مثل تفاله پرت کرد.

رسم و قانونا میشود او را لابلای کسی جلودار نبوده است. وزارت کار دستگاهها فرسوده و معلولش کرد، توهین و تحقیر و قتل او بشرط آنکه در محیط کار باشد آزاد است، رویا و آرزو و خیالات و هوسهایش درست مثل آگاهی و عدالت و بعنوان محوری ترین و مبرمترین خواهی او ممنوع است. کودکان متولد در خواست کارگری در ایران قبل از هر چیز این جمعیت را باید با محرومیت نقره داغ در گرو توازن قوا و آنهم در تقابل مستقیم با کارفرما قرار دارد. به این معنا خبر فصل دستمزد با بطرز خیره کننده ای اعتصابیون هیکو و حکم دادگاه آنها مصداق دستمزد و سود حاصله از کار مهم ترین خبر فصل دستمزد را ساخت. کارگر بعنوان رکن اساسی جامعه سرمایه در مورد دستمزد کالایی، کارگر در آن داری را بنمایش میگذارد. خاصیت فصل جامعه از توان لازم برای دفاع از حرمت تعیین دستمزدها برای دولت و سرمایه خود برخوردار است. کافی است در یک داران قبل از هر چیز فرصتی برای محکم محله جلوی توزیع تحقیر آمیز سبدهای ماهانه کارفرما به کارگر نیست. با اعلام

نماینده ولی فقیه: اسلام و جمهوری اسلامی در خطر است!

در مورد روند، چگونگی و اشکال پیروزی اعتراض و آزادیخواهی مردم در ایران علیه جمهوری اسلامی به سختی میتوان اظهار نظر کرد. قدر مسلم اینستکه جشن پیروزی در استادیوم آزادی و در قالب یک مسابقه فوتبال برگزار خواهد شد. فروش با شکوه اعتراض مردم، صد البته، قبلتر از آن زندان اوین را به تسخیر آورده است، مقامات رژیم چه بسا با چاقچور و مقنعه

زنان در میان تماشاچیان مسابقه فوتبال با بولیوی



حضور زنان در استادیومها خطر است

فراری شده و دنبال سوراخ موش بیشتر خود را لو میدهند.

بعلاوه در این مکان موزه و یادگار جنگ و گریز با گارد ویژه قسم خوردگان نظام نیز برای همیشه، بر لوحه های زرین نقش زده میشود. اینجا خبری از خندق و دالانهای زیر زمینی ویتکنگها در تدارک شبیخونها شبانه به دشمن نیست، اما توریستها از اقصی نقاط دنیا در پی پاسخی برای افسون فوتبال، در عوض، در مقابل شجاعت و سماجت زنان در هنگام گذر از سیم خاردارها، دیوارهای بلند بتونی و برجها و زنجیره نگهبانان وحشی حیرت زده میمانند که ممنوعیت اعلام شده و رسمی، قانون و عرف، مردسالاری را یکجا به هموارد طلبیدند.

آزادیخواهی در ایران با پیوندهای خود یا برابری و رهایی زنان رادیکالیسم و اعتبار برای خود میخرد و در عوض شور و راه میان بر و لژیونهای شجاع تحویل میگیرد. پیام آزادی در ایران نمیتواند جز با اعلام رسمی منشور سرنگونی و لغو تبعیض علیه زنان و جز با ادای احترام به قهرمانان سکویهای فوتبال همراه نباشد.

حکم شلاق در اراک، چُسناله های اقتدار سرمایه!

کشمکش کارگران هپکو و آذرباب در اراک با صدور حکم شلاق برای پانزده کارگر هپکو دور جدیدی را در پیش میگیرد. انعکاس گسترده این حکم خود گواه اهمیت این خبر است. مبارزات و اعتراض فشرده این کارگران خواب را بر دولت و کل حکومت، مقامات و ادارات از اراک تا تهران حرام کرده است. پس از دو سال مبارزات فشرده حق طلبانه کارگری، دولت قاضی دادگاه شعبه دوم خود در شهر اراک را جلو انداخته، عزم جزم نموده تا با حکم شلاق و پرچم نظم ابتکار عمل را بدست بگیرد. نفس حکم شلاق، تهدید نظم، فضای سرکوب و شانه بالا انداختن در مقابل خواست کارگران؛ هر چقدر که واقعی و جدی و مخاطره آمیز بنظر بیایند، که غیر قابل انکار میباشند، اما در میان انبوه تاکنونی انعکاس اخبار کشمکش کارگران اراک، برای اولین بار قامت واقعی و عمق طبقاتی نبرد هپکو و اراک خود را نمایان میسازد. قاضی احمق دادگاه اراک صاحب خویش را در باتلاق گرفتار ساخته است.

اولاً، این حکم قبل از آنکه بر علیه اعتراض کارگری باشد، علیه توهم و علیه فریبکاری و سموم خانه کارگر است. با این حکم تمام مجاهدت خانه کارگر برای تبدیل هپکو به تظلم خواهی خیابانی، تصویر کارگران گرسنه که با مشیت های گره کرده، از این وعده تا آن وعده فرماندار راه خانه در پیش میگیرند بر باد میرود. این حکم، تمام جزئیات پرونده و اسناد و استدلال آن رو به کارگران و اعتراضات سه روزه آخر اردیبهشت و بستن خط راه آهن شمال-به-

جنوب دارد. این سه روزی است که اراک را و کاخ ریاست جمهوری در تهران را لرزاند. بعد از ماهها لک و لک و فس فس بناگهان "حوصله دولت سر رفت"، وزیر کار با چمدان چند ماه دستمزد در محل کارخانه سبز شد...



ثانیاً، این حکم قبل از آنکه فرمان تقابل و حمله به اعتراض کارگری باشد، فرمان لفت و لیس، فرمان وقت خریدن و دور زدن اعتراضات کارگری است. قرار است پنج سال این سماق را به دندان بگیرند، برای خانه کارگر و داستان عزاداری خیابانی کارگران توسری خورده و ستون اخبار کارگری آن ماتریال بسازند.

ثالثاً، این حکم قبل از آنکه دستمایه اعتبار برای دولت گردد، از پیش وزیر کار را دلکک اصلی یک نمایش نخ نما میسازد. قرار است روزی از روزها، وزیر کار جدید روزنامه ها را ورق بزند و دست بر قضا با اطلاع از حکم شلاق کارگران (طبعاً در تشابه با وزیر کار قبلی، بعد از اجرای هر چه وحشیانه تر حکم) بر آشفته شده، و یادآوری کند: در جمهوری اسلامی، تجمعات صنفی کارگران آزاد است!

نظم را نباید از قلم انداخت. قاضی مربوطه هزار بار خود را به مضحکه عام و خاص تبدیل میکند، استثمار و توحش ذاتی سرمایه پیشکش، دو قورت و نیم باقی اقتصاد بازار آزاد پیش کش، با

هر سطر و هر کلمه خبر مربوطه هزار بار این سوالات در ذهن و نزد هر وجدان بیدار زنده میشود که کدام نظم؟ منت قانون کار کشیدن و دزدی دستمزد را میگذارید؟

دست آخر و مهمتر از هر چیز تخت و طبق "آزادی پیگیری خواسته های صنفی کارگری" در حکومت اسلامی سرمایه است. بند ناف این ادعا به ماشین سرکوب رژیم گره خورده است. اعتراضات هپکو نمونه گویایی از پایان دوران نمایشات خانه کارگر و مظلوم نمایی و التماس توجه مسئولان است. عجالتاً بهتر است که این عالیجنابان بخاطر بسپارند اگر کارگر برای دیاگرامها و جدول زمانی شما واقعی نگذاشته، وعده و بیشتر از آن، خط و نشان کشیدن شما را نادیده بگیرند؛ و با هر اعتصاب و تجمع فیلشان یاد هندوستان میکند، نه فقط دستمزد و همه حقوق شایسته کارگری را فوراً مطالبه میکنند بلکه عدالت و سعادت کل جامعه نیز بر پرچم آنها نقش مینندد؛ اینرا بحساب فقط بلند پروازیهای کارگران نگذارید. این تقصیر کمونارهای پاریس است؛ آنها تخم لق حکومت کارگری را در دهان کارگران انداختند.

تا همین جا هپکو چشم و چراغ اعتراض کارگری در ایران است، دقیقاً به این خاطر که با تکیه به اتحاد صفوف کارگران حصار محدودیتها را شکسته و برای حق طلبی کارگری در تقابل با جبن و فرصت طلبی، راه به جلو باز کرده است. کارگران هپکو میتوانند با تشکیل انواع ارتباط و اتحاد میان صفوف خود راه را بر اجرای این احکام ببندند و وسوسه شلاق کارگران را با ترس از عواقب آن جایگزین سازند. این امر همه شهر اراک؛ کارگران، جوانان، معلمان و همه قلبهای بیدار آن شهر است.

نفس حکم شلاق، تهدید نظم، فضای سرکوب و شانه بالا انداختن در مقابل خواست کارگران؛ هر چقدر که واقعی و جدی و مخاطره آمیز بنظر بیایند، که غیر قابل انکار میباشند، اما در میان انبوه تاکنونی انعکاس اخبار کشمکش کارگران اراک، برای اولین بار قامت واقعی و عمق طبقاتی نبرد هپکو و اراک خود را نمایان میسازد

در حسرت شورش دلار در ایران

سیطره و بازی بولپوسانه دلار بر فراز زندگی دهها میلیون مردم فقیر و زحمتکش در ایران هیچ مرزی نمی شناسد. نوسان قیمت دلار در شباهت حیرت آوری به روایت های کتب مقدس در ظهور خشم الهی در هیبت بلیه های آسمانی بر فراز ایران در گردش است. اما در عین حال سقوط دلار بازار خداوند قهار را با کسادی مواجه ساخته است.

از همان دو هزار پیش بنا به مقتضیات صنفی، و از سر دلسوزی بحال مردم عوام هم که شده، خداوند مد نظر این پیامبران باید باندازه کافی ترسناک میبود. برای این منظور خشم این پروردگار باید ناگهانی، هردنبیل، بدون زمینه، و پر دامنه باشد؛ با دارامب و دورومب، پر هیبت، در میان امواج استیصال و بی پناهی، کور کورانه، تر و خشک را با هم به آتش و ویرانی بکشد. آن زمان، یادش به خیر، هنوز کره زمین مسطح بود، و در غیاب قطب نما، مصائبی همانند سیل و صاعقه و زلزله دایره خشم خداوندی را رقم میزد! افسوس که عقل آنزمان ناشران کلام الله به پدیده دلار و بازار بورس قد نداد تا بسیار سریع تر از طاعون مقدرات بخش محروم جامعه را در مقابله بی حاصل با هجوم موشهای صحرایی یکجا با خاک سیاه یکسان سازد. حیف که آنزمان دموکراسی و پارلمان نبود، تا خداوند بجای آسمانها در کف خیابانها، و بجای جادو و جنبل مسخره، بنام نامی قانون دستمزد بر بامها نعره ترس و تباهی بر کشد... آنزمان از روزنامه و فیسبوک اثری نبود تا از برکات همان خداوند و همان مصائب برای بخش حاکم پرده بردارد... _

این خز عبلات آسمانی در هر مورد، فجایع طبیعی را به موهبتی آسمانی در دست طبقات حاکم، در توجیه فرودستی و تبعیضات و نارسایی های عامدانه علیه اکثریت محروم جامعه تبدیل ساخته اند. تک تک این موارد بعنوان سرفصلی از

نادانی نسلی از تاریخ بشری مایه تاسف است. در نگاهی کمی دقیق تر سرزنش طبیعت، سرزنش قد کوتاه دانش، سرزنش پیامبران هفت خط رند، سرزنش خداوند ولگرد در آسمانها هیچ کدام محلی از اعراب ندارند. در توضیح این پیچ و خم های جوامع بشری بسیار فکر شده، از اسپارتاکوس تا مارکس بسیاری زندگی خود را صرف باز کردن راهی بجز نغمه های التماس و تسلیم کرده اند، در بسیاری جوامع مردم به جای خرافه و خود فریبی عقل معاش را تعقیب کردند، مردمان بسیار بجای فردگرایی و بهشت و تنه زدن به همنوع خویش همبستگی انسانی را سرلوحه خود قرار دادند، کاسه کوزه پروردگار را بهم ریختند، دل به دریا زدند، کافر گشته، انقلاب و پاشنه دیگری برای چرخش زندگی برگزیده اند...

بازی دلار را باید در ردیف یک فاجعه و یک بلیه اجتماعی و از آن بالاتر در ردیف یک دسیسه بر علیه توده زحمتکش آن جامعه به حساب آورد. در آن جامعه صدای خدا خفه خون گرفته است، در آن جامعه نان هست، سفره هست، انبارهای کالا هست، بانک با انبارهای دلار هست، کار و تولید هست، بازار کار و کالا تنها کانالهای امنیت به حساب میایند... در این میان نه در غرش شبانگاهی لایه های زمین و یا سیلابهای بی امان، بلکه در لابلای سطور روزنامه های صبح، یکی بعد از دیگری نان و حرمت و کار انسانها به غارت برده میشود. مگر مردم زحمتکش و طبقه کارگر ایران چه جنگی را باخته اند؟ سرمایه و حکومت آن انتقام کدام رونق و رفاه و سعادت را طلب میکند؟ لشکریان عظیم سرمایه و نمایندگان دولتی و مجلس کدام گنج و توحش و آلا ف و علوف از یاد رفته را در آخور و طویله طبقاتی خود در مناطق بالای شهر جاسازی مینمایند؟

شکی نیست که جامعه و اساسا مردم قربانی در ایران تشنه رهایی است، شکی نیست که جامعه ای به بزرگی ایران برای تحولات تعیین کننده نیاز به افق و سیاست روشن و نیاز به زیر پای سفت دارد، نباید شکی داشت که جامعه ایران آستن قهرمانان و قهرمانی های پیشتاز

آزادیخواهی و انساندوستی برای دنیای امروز خواهد بود... اما همان افق و آزادیخواهی در گرو پاسخ شایسته به دست اندازی دلار در جا میزند. چگونه است هنوز بحران حکومتی دلار سال 1397 با بحران نان در محلات کارگری پاسخ نگرفته است؟ چگونه است دلار عم دستپاچی بخش صنایع در اخراج دهها هزار کارگر هنوز ساختمان مجلس و دولت و وزارت کار از دست جنگ و گریز با واحدهای قسم خورده کارگران جوان و جان به لب رسیده، جان سالم به در برده اند! چگونه است فعالیتهای سیاسی و فکری علیه سرمایه و جریانات حاکم دست راستی در دانشگاهها طوفان در راه چپ را نوید نمیدهند؟

خدا و داستان های بردگی و بندگی بجای خود، آن جامعه در قرق بزرگترین ماشین سرکوب، با هجوم بی امان زباله های فکری کاپیتالیستی روبرو است، آن جامعه در به ازاء هر تشکل و رهبر اعتراضی کارگری در زندان دهها کانال برای دسترسی ماشین پرکاری از تولید و بازتولید رهبران و جریانات نیمه ملی، نیمه پهلوی، نیمه اسلامی، نیمه دمکرات، ملی - امریکایی، نیمه ترامپی، نیمه لیبرالی در اقتصاد و در سیاست است. برای همه این جریانات انتظار، تبلیغات حاشیه کارگران مظلوم، برگزاری کنفرانسهای جایگزینی و در یک کلام ترقه بازی سیاسی عین راه حل آنها است.

برای طبقه کارگر راه حل در مقابل بحران دلار نمیتواند جز با قامتی تماما سوسیالیستی باشد. دلار تنها یکی از حلقه های زنجیر بی پایان تعرض به طبقه کارگر در دل بحرانی است که تا همین جا کمر به نابودی دودمان کارگری جامعه بسته است. طبقه کارگر میتواند، میتواند و باید در نبرد دلار پیروز شود، طبقه کارگر ایران چاره ای جز بسیج همه ظرفیت، همه بیکاری و کله شقی و قمار سیاسی و بلند پروازی صفوف خود را ندارد.

کربلای سوزناک دلار در ایران

آنچه در مراسم فرضی سوگواری عاشورا در ایران میگذرد، کوچکترین ربطی به شخص حسین ندارد. در این سوگواری به ظاهر ملی با همه آب و تاب تاریخی و قالبهای سنتی که صرف آن شده است، اما، هر کس خاک درد خویش را بر سر میریزد. از مقامات و امامان و نوحه خوان تا تک تک شرکت کنندگان، هر کس حسین خود، روایت خود، علم و کتل خود را یکدک میکند. همه عاشورا محل تلاقی بسیاری از حسین ها و یزیدهای است که قربت و همدردی سهل است، خواب و آرام و قرار را بر دیگری حرام کرده اند. عاشورا در تناقض بنیادی خود، ماجرای حسین آن زمان هر چه که بوده باشد، زیر بیرق عدالت و شجاعت، با میداننداری آخوندها و حاجی بازاریها و لاتهائى محله، با چس متقال نذریهای فقیر نوازانه، با وعده اجرت سینه های کبود توسط طفلان مسلم؛ بمراتب مسخره و ریاکارانه، و شراکت در آن با عقل سلیم فاصله پیدا میکند.



دلار، سقوط ارزش آن، دلایل و پیامدهای آن بطرز اعجاب آوری باید کربلای جدید ایران نام بگیرد. این مورد حتی شورتر از نسخه جعلی است. بندهای بحران دلار در دست ترامپ و قلدری و گرو کشی امریکا قرار دارد، اما، حتی از طرف جمهوری اسلامی؛ بازار تصفیه حسابهای دیگری در خیابانها گرم است. در کربلای جدید خیابانها و ستون نشریات آب و جارو شده، نوحه و متولی و علم و کتل روبراه است تا عصیان مردم ناراضی در مسیر عزاداری برای تعطیل مراکز تولید بخاطر خلف وعده دولت در تامین ارز سوبسید شده، کمبود قدرت خرید بازار داخلی، ورود "بی رویه" کالاهای خارجی (در واقع همان کالاهایی که بعلت کیفیت بهتر و قیمت کمتر تنها دلخوشی مردم میتواند باشد)، عدم توانایی دولت در بالانس بودجه

(که از جمله مخارج پارانه و بیمه های اجتماعی فکسنی موجود مد نظر مدعیان آن است) تسلی یابد.

توجه خواننده سطور را به یک نمونه از خروار جلب میکنم که حکایت از اخراج پنج هزار نفر در مراکز صنعتی قزوین تحت تاثیر افزایش قیمت دلار تا هشت هزار تومان دارد:

"... کسی نمیتواند برآورد کند که این روزها چه بر سر تولید آمده و چند درصد از واحدهای فعال کشور به اغما رفته اند. آنچه پس از کاهش ارزش پول ملی بر سر اقتصاد آمده، طول، عرض و عمق مشخصی ندارد. خیلی از واحدهای تولیدی، عطای تولید را به لقای ارز و دلار و سامانه نیما بخشیدند و درها را تخته کردند. نحسی این نابسامانی حتی دامان کارگاههای کوچک و خانگی را گرفت و خیلیها را که با سرمایههای خرد مشغول درآمدزایی بودند، زمینگیر کرد...."

عیدعلی کریمی، دبیر اجرایی خانه کارگر قزوین که از نزدیک مشکلات تولید و اشتغال را در استان قزوین دنبال میکند، در رابطه با آخرین وضعیت واحدهای تولیدی و صنعتی این استان میگوید: عدم ثبات ارز، واحدهای تولیدی استان قزوین را دچار مشکل کرده است. چون قیمت ارز ثبات ندارد، شرکتها نمیتوانند برای تولید، برنامه ریزی بکنند.

کریمی میگوید: ۶۰ - ۷۰ درصد واحدهای تولیدی استان قزوین در کما هستند. ۳۰ درصد باقیمانده هم فقط چراغشان روشن است و به اصطلاح «لک و لک»

میکنند. او آمار تعدیلها را وحشتناک توصیف میکند و میگوید: مردم حقوق بگیر دارند «فوج فوج» بیکار میشوند. در همین استان قزوین، ماه گذشته (شهریور) نرخ تعدیل بسیار بالا بود.

در آبیک ۲۴۸ نفر، در شهر صنعتی البرز ۳۲۶ نفر، در بوئین زهرا ۴۴ نفر، در تاکستان ۱۵۱ نفر و در قزوین ۲۱۲ نفر تعدیل شدند که در مجموع می شود ۸۸۱ نفر تعدیلی در یک ماه.

کریمی ادامه می دهد: این اعداد فقط برای یک ماه بود. در شش ماه گذشته، ۴۸۲۰ کارگر در استان قزوین تعدیل شده اند. تازه این آمار، قطعی و دقیق نیست و فقط مربوط به واحدهایی است که تعدیل و تعطیلی را به اداره کار خبر می دهند. خیلی واحدهای کوچک هستند که درش را

می بندند و می روند و هیچکس هم خبردار نمیشود..." (از ستون "دسترنج" نشریه "توسعه ایرانی" به تاریخ هفتم مهر ماه)

تک تک کلمات و عبارات این نوشته نه اجزای یک خبر صرف بلکه اجزای یک پلاتفرم سیاسی و اقتصادی برای حل بحران اقتصادی در ایران است. این پلاتفرم بجز روزنامه مربوطه در دانشگاهها، در مجلس، در محیطهای روشنفکری، در خانه کارگر "آدم دارد". مهمتر از هر چیز این نه یک گزارش بلکه یک برنامه عمل برای بسیج مردم زحمتکش است: بسیج مردم که به خیابان بیایند و تحولات معینی را طلب نمایند؛ بسیج مردم برای امید به آینده معین؛ بسیج مردم برای متشکل شدن و شکل دادن به آن آینده و یا اینکه بسیج مردم برای سکوت و نظاره گری و تسلیم.

کشمکش بر سر این پلاتفرم ها واقعی است. کسی را از آنها گریزی نیست. اگر یک سر سوزن و سهوا تشابه با کربلا مجاز بوده باشد، هزار بار باید تاکید کرد، اجتماع کنندگان درد واقعی، رنج و استثمار و ستم عمیق، و اعتراض پایه و بر حق را از کنج خانه ها و از بیغوله های تولیدی به سنگفرش خیابانها کشانده اند. هر که هستند اما بیم و اعتراض یک کارگر از ۲۴۸ نفر در آبیک و یک هم طبقه ای از ۱۵۱ نفر در تاکستان را فرسنگها دورتر در تهران و تبریز به نمایش گذاشته اند. در عین حال، از همین منظر، هزار بار جا دارد در جمعه بازار اعتراضی در حاشیه دلار هزار بار وسواس طبقاتی بخرج داد، پا بر زمین کوئید و از خود پرسید: کدام بحران، کدام دلار، کدام راه حل؟

همین امروز، و همین امروز، وقت آنست از خود پرسید چه ربطی به کارگر دارد برای حل بحران دلار کارگاه ورشکسته آبیک خم به ابرو بیآورد؟ مگر نه اینست که تا دیروز در همان کارگاههای پر رونق شهرک صنعتی کبک خانه کارگر در تولید ارزانتر کارگران قراردادی در راه خودکفایی ایران عزیز خروس میخواند؟ ... و این ما را به ستایش اعتراض اخیر معلمان میرساند:

- بحران دارید، به جهنم! ما حقوق خود و هم طبقه ای هایمان را میخواهیم!

مژده! گل بود، به سبزه "محاسبه دلار" هم آراسته شد!

- فصل تعیین دستمزد کارگران

در گرمای گرم کشمکشهای در میان مباحث و گمانه و تفاسیر به ظاهر پایان ناپذیر حاشیه ارزش دلار بلاخره نوبت به اصل مطلب رسید: تعیین دستمزدها! پس از بازیهای نخ نما بر عقب انداختن اجلاسهای سالانه شورای عالی دستمزد به بهانه صندلی خالی وزارت کار که آشکارا هدفی جز وقت خریدن به منظور امکان بهره گیری کافی از تاثیر ارزش دلار برای تضعیف توقعات کارگری در جامعه را تعقیب نمیکرد؛ هفته قبل از یک طرف به مخالفت در طرح بحث "تعیین دستمزدها با احتساب نوسانات ارزش دلار" در صحن مجلس رای داده شد و از طرف دیگر علیرضا محبوب - رئیس خانه کارگر حکومت - در ضرورت و اهمیت فاکتور دلار در زندگی مشترک کارگران و کل کارمندان و بازنشستگان موضع گیری کرد.

دستمزدهای شناور: آری، یا نه؟

این یک سوال ساده نیست، بر عکس، یک پاسخ است. بحران ناشی از ارزش دلار یک زمین لرزه بزرگ اقتصادی و با پیامدهای ویرانگر در حیات فیزیکی و اجتماعی برای سیزده میلیون خانواده کارگری و بیست و پنج میلیون خانواده متأثر از مزد بگیری شناخته میشود. در پاسخ، این همه آن موشی است که کوه عظیم دولت و مجلس در مشارکت با خانه کارگر حکومت سرمایه در ایران زائیده است. این شیپور آغاز سرگرمی تازه بالایی های جامعه در خندیدن به ریش طبقه کارگر در آن جامعه است. خواننده سطور باید در بدو ورود به وادی تعیین دستمزد کارگران در ایران پیه عمق نفرت

انگیز لاقیدی در مقابل زندگی کارگر و مزدبگیر جامعه را بر تن بمالد. تا کنون دستمزدها و خط فقر، دستمزدها و تورم، دستمزدها و مصالح توسعه اقتصادی، دستمزدها و هزینه اختراع لولهنگ ایرانی - اسلامی و ... مایه تفرج و انبساط خاطر فصل دستمزدهای حضرات را تشکیل میداد؛ از این پس قرار است نرخ دلار هم به این کلکسیون اضافه شود.

شوخی مشمئز کننده

شناور ساختن دستمزدها مساله نا آشنایی در زمینه دستمزد کارگری در ایران نیست، سپردن سرنوشت سطح دستمزدها به دست بازار در صدر لیست شروط بازسازی و رشد سرمایه در ایران قرار داشته است. به این باید پرداخت، حیاتی است و هر کارگری باید به آن توجه کند. اما باید قبل از هرچیز با یک سوال تعیین تکلیف کرد: مگر تا کنون دستمزدها شناور نبوده است؟ مواجب بگیران چرخاننده دوایر فخمه کارگری حکومت باید به بزرگی خود ببخشند و بلاخره بپذیرند که دوره عنتر چرخانی "تعیین قانونی دستمزد بر اساس نیازهای یک خانواده کارگری"

به پایان رسیده است. در دالانهای مجلس و دولت در میان همه تقسیم بودجه و ارز و انعام و گمرکات و سود و سهام سگ صاحب خود را بجا نمیآورد، اما در یک پلاتفرم مقدس مشترک سطح دستمزد و معیشت و زندگی کارگر جامعه بطور وقفه ناپذیر در حال سقوط دائمی است. این سقوط اتفاقی و از سر توازن قوای بازار کار نیست. حضرات بیهوده خود را به نفهمی میزنند که زیر نگین کارگر پناهی آنها سنگ را بسته و قلاده حملات هار به توقعات و حقوق مسلم و هرگونه امکان صف بندی دفاعی کارگر در جامعه را باز کرده اند. مگر در سیطره سیادت حضرات میلیونها کارگر شاغل در مراکز تولیدی زیر ده نفر رسماً از دایره شمول همان قانون کار فکسنی خارج نیست؟ مگر در

کدام جنگل دنیا میتوان در توحش مدون در قانون کار، فصل بعد از فصل، در استخدام و در اخراج و قرارداد کار و در شمول ضوابط امنیت جانی و حتی در پرداخت دستمزد حداقل سرنوشت میلیونها کارگر را به کارفرما سپرد؟ تازه اگر آنهم با احتساب دلار برایش به صرفه باشد، به اندازه کافی مهر اسلامی و خودکفایی و عظمت ایران را در دل نهفته داشته باشد؛ و در یک کلام عشقش بکشد!

سنگر دستمزدها، جهانی برای فتح در مقابل طبقه کارگر
سوال "دستمزدهای شناور، آری یا نه؟" و بطریق اولی مساله ضرورت احتساب نوسانات قیمت ارز برای حکومت سرمایه در ایران زیادی لوس، یک رقص شتری، و یک مانور لمپن منشانه است... ارزش عملی بحث از مصاحبه های "خدا را خوش نمی آید" شعبان بی مخ های اقتصادی حکومتی در دفاع از کاه سخاوتمندانه موجود در آخر اجرت خدمات مقابل خویش فراتر نمیرود. در دنیای واقعی، اما، برای طبقه کارگر سنگر دستمزدها با بوی خون آمیخته است. دستمزد کارگر نباید و نمیتواند از دریافتی ماهانه یک وزیر و یا نماینده مجلس کمتر باشد، و این دستمزد باید از همان کانالهای جاری در مقابل تورم و نوسانهای ایدایی محافظت گردد. نعمات حاصل کار کارگران، خلع ید از استثمار کنندگان و جیره خوران سازمانده و توجیه کنندگان سر راست ترین راه حفاظت زندگی انسانها در مقابل بازی باصطلاح کور منطق بازار است. سوال اصلی برای کارگر اینست: کدام اقتصاد؟ با پاسخ به این سوال جهانی برای فتح در انتظار طبقه کارگر است. جمهوری اسلامی سرمایه را با دلارهایش، با وزیر کار و خانه کارگر آن به دریا خواهیم سپرد!

دستمزد کارگر نباید و نمیتواند از دریافتی ماهانه یک وزیر و یا نماینده مجلس کمتر باشد، و این دستمزد باید از همان کانالهای جاری در مقابل تورم و نوسانهای ایدایی محافظت گردد. نعمات حاصل کار کارگران، خلع ید از استثمار کنندگان و جیره خوران سازمانده و توجیه کنندگان سر راست ترین راه حفاظت زندگی انسانها در مقابل بازی باصطلاح کور منطق بازار است

خاشقجی در عربستان، در ترکیه و در ایران

جزئیات منتشره دال بر قتل هولناک خاشقجی دنیا را منقلب ساخته است. کسی، مطلقاً هیچ کس را نیاز نیست حتی یک سر سوزن زحمت بخود راه بدهد تا از دخالت مستقیم سلطان و دولت عربستان سعودی "پرده برداری" نماید. دولت امریکا، دول غربی و بنگاههای خبری، جملگی، خیلی بیجا میکنند آدم و عالم را خر فرض گرفته و مدال بیخبری از این نوع جنایات را به گردن خود آویزان مینمایند. بنگاه خبر پراکنی بجای خود، آزادی انتشار چرند بجای خود، جانبداری طبقاتی بورژوایی بجای خود، براستی باید آب از سر حضرات گذشته باشد، انگار نه انگار این مردم عقل دارند، انگار نه انگار زندانهای ابو غریب وجود خارجی داشته است، انگار نه انگار در ترکیه شهری به اسم دیار بکر و در آن زندان مخوفی پنهان است ...

این دنیا هر چه هست، واقعیت رابطه کاخ سفید با دوستان خود در اقصی نقاط دنیا هر چه هست، همان اندازه از حقیقت که به هر دلیل و با هر زمینه ای، مجالی برای روشن شدن سرنوشت خاشقجی نگویند بخت فراهم آورده است، میتوانست مایه رضایت باشد. اما این وسط طلبکاری و دو قورت و نیم "حقوق بشری" جناب ترامپ و اردوغان از کجا پیدا شد؟ چرا پای جمهوری اسلامی و پای مردم و تحولات آن به میان کشیده میشود؟

آنچه در جریان است یک ضیافت چندش آور تبهکارانه است. همان قدر که دولت امریکا حکومت عربستان را نقد میکند، صد برابر تلاش برای دوستی عمیق تر در جریان است... همان دست که رقیب را هل میدهد با دقتی به مراتب بیشتر زیر بغل طرف را گرفته است... همان قدر که دولت عربستان آبرو از دست میدهد با دقتی بمراتب بیشتر مراقب حفظ آبروی اردوغان است... هر چه ابعاد جنایت عربستان غیر قابل انکار میگردد دول غربی فروشنده اسلحه جرات و پافشاری و وقاحت بیشتری را در حفظ و تداوم و گسترش مراودات خود با عربستان به معرض نمایش میگذارند.

در این میان هنوز اصل شعبده بازی در جای دیگری است... هر چه ابعاد و

جزئیات جنایت آشکار میشود، این دولت و هسته فشرده حکومتی عربستان است که برای خود اعتبار میخرد... مثل همیشه سلطان یک باجناغ منتقد لیبرال و نازک دل دارد که به بازدید بازماندگان میرود، سر و کله یک خواهر ناتنی و یا یک کاکل زری درس خوان پیدا میشود و ابتکار عمل را بدست میگیرد!

و این ما را به جریانات و رسانه های فارسی زبان میرساند. اپوزسیون راست و ناسیونالیستهای رنگارنگ به سیاق "پیاله اول و بد مستی" زیادی عجولانه به استقبال آزادی ارمغان ترامپ شتافتند. این اپوزسیون مشق های "حقوق بشری" خود را از قبل نوشته اند؛ بزعم تاریخ ساختگی از داستان اوین و سرکوب و شکنجه اثری نمیتوان یافت! از اینها که بگذریم جایزه مشقت رندی را باید به معاون اول مجلس داد:



"اگر در زمان قتل های زنجیره ای رسانه های آزاد میداشتیم جلوی آن گرفته میشد". چند نکته را باید در این رهگذر به خاطر داشت:

اولاً: در طول ده پانزده سال اخیر، بخصوص در میان اصلاح طلبان، دایه مهربان تر از مادر برای حکومت ولایت فقیه کم نبوده اند که در بدر دنبال معامله بر سر پرونده قتل های زنجیره ای حرص و جوش خورده اند. مشکل در جمهوری اسلامی اینست که تعداد بیشماری از خاشقجی، در دهها پرونده از کهریزک و اوین و رجایی شهر... در صدها مورد از جنایات فجیع در حملات "آتش به اختیار" و هر یک با فجایعی وحشیانه، نه در پشت دیوار سفارتخانه ها، بلکه در ملا عام و در خیابانها به قتل رسیده اند. مشکل جمهوری اسلامی و دوستان امریکایی کاخ سفید به همراه اردوغان ها در تدارک سناریوی "خاشقجی در تهران" در کمبود باجناغ با دامن چندان پاک در اندرونی رژیم است. قبلاً تلاشهای جدی خاتمی، رفسنجانی و روحانی به جایی نرسیده است. بی بی سی تلاش خود را کرد ولی سابقه حضرات و

فرمایشات گهربار در حمله به کردستان و کوی دانشگاه و ماسبق امنیتی قابل ماست مالی نشد که نشد!

ثانیاً و مهمترین نکته در اظهارات حداد عادل و ورد زبان بسیاری از اصلاح طلبان در آزادی رسانه هاست. فرصت طلبی اصلاح طلبان ایرانی از هردنبیل رسانه ای دنیا دیگر نویر است. وسط معرکه سوابق پرونده سیاسی پاک میکنند، و برای خود مدال شجاعت جعل میسازند. آیا واقعاً نیازی هست یه این حضرات یادآوری نمود که قتل عام اوین و دقیقاً بدلیل عقاید سیاسی قربانیان آن، بطور زنده و از همه جراید و از جمله روزنامه های اصلاح طلبان و به زبان فارسی انتشار یافته است، آیا کسی هست از سرکوب کردستان بیخبر مانده باشد؟ خجالت نمیکشند کسانی مدعی اند "روح رفسنجانی از قتلهای زنجیره ای بی خبر بوده است!" این خود بضاعت حقیرانه اصلاح طلبی در ایران را گواهی میدهد. حیف شد رفسنجانی میتوانست "پرونده خاشقجی" اینها باشد. اشتباه نکنید، نه یک نویسنده منتقد واقعی، بلکه در بهترین حالت کروی و یا موسوی میتوانست خاشقجی اصلاح طلبان باشد که قبلاً با کمال میل آن شانس را هم سوزانده اند.

تقابل های سیاسی عمیق و توده ای میان مردم و جمهوری اسلامی؛ پایه های کارگری و طبقاتی؛ رادیکالیسم و خواست سرنگونی موی دماغ همه آلترناتیوهای است که سودای تغییرات یواشکی، نیم کلاج و شعبده بازانه و کاخ سفیدی در ایران را در سر می پروراندند. خاشقجی-چینج لقمه بزرگ در گلوی جمهوری اسلامی و کلاه "حقوق بشر" زیادی برای مردم آبدیده در شورش دیمه گشاد است.



آیات بلسویکی در اعتصاب بزرگ نفت در خوزستان

- کارگران، به میدان بیایید!

همزمان باتصویب قانون ملی شدن نفت، اعتصاب کارگران نفت خوزستان دولت ایران و دولت انگلیس را به زانو درآورد. کارگران علیه تصمیم مشترک شرکت نفت انگلیس و ایران دال بر کاهش سی درصدی دستمزد دست به اعتصاب زدند. دولت مرکزی بلافاصله با اعزام نیروهای ضد شورش و حکومت نظامی پاسخ داد. دولت انگلیس سه ناوگان دریایی خود را جهت حفظ منافع به سوی مناطق اعتصابی اعزام داشت. در مقابل دستگیری و اخراج و تهدید، در مقابل شلیک و کشتار کارگران و مردم دامنه اعتصاب گسترش بیشتری یافت. حمایت پیگیر و اعتصاب دانشجویان مرکز آموزش فنی نفت آبادان از فصل های پرشور این اعتراضات به شمار میآید. در ادامه مصدق و آیت الله کاشانی و جبهه ملی به مخالفت با اعتصاب برخاستند. اما دو ماه از اعتصابی که با خواستهای اقتصادی شروع شده بود، با پیروزی های مهم در خواستهای معین و بعلاوه در موقعیت عمومی طبقه کارگر در شرایط پر تلاطم سیاسی ایران همراه گردید. امروز، در شباهت خیره کننده در موقعیت سیاسی واقتصادی آیا تب و تاب حاکم بر فضای اعتراضی نفت و پتروشیمی رنگ همان اشتها و افق نسل پیشین را بر خود خواهد گرفت؟ به این نسل از تاریخ کارگری ایران باید بازگشت. بسیاری از حقایق، لحظات و چهره های آن در میان روایت های ملی - ناسیونالیستی - اسلامی گم و منحرف شده است. اما یک سر نخ غیر قابل کتمان در این میان هست، کم یا زیاد، کج یا راست، هر چه هست، بند ناف اعتراض طبقه کارگر در ایران با انقلاب اکتبر گره خورده است. یک بار هشتاد سال پیش طبقه کارگر ایران در تقابل با ارتجاع جهانی انگلیس و حکومت پهلوی در تقاطع بی حقوقی و فقر از یک طرف و عربده های نظم و تولید یک حکومت زبان دراز بورژوازی از طرف دیگر، صحنه سیاست را به مصداق زیبایی و صلابت این حکم در آغوش گرفتند که: کارگران جز زنجیرهای خود چیز دیگری ندارند که از دست بدهند، اما جهانی را برای فتح پیش روی خویش دارند. روزشمار مختصر این اعتصاب:

- دهم اسفند سال 1229 شرکت نفت ایران و

انگلیس از پرداخت سی درصد فوق العاده دستمزد کارگران نفت بندر محشور (معشور یا ماه شهر)، آغاچاری، لالی و نفت سفید امتناع کرد.

- در اعتراض به کسر دستمزدها روز 25 اسفند همزمان با تصویب قانون ملی شدن نفت اعتصاب سراسری کارگران شهرهای نامبرده را فرا گرفت.

- شرکت نفت اعتصاب را غیر قانونی اعلام نمود. در پاسخ و در حمایت از اعتصابیون، در تاریخ چهارم فروردین ماه کارگران نفت در شهرهای مسجد سلیمان و هفتگل و دانشجویان آموزشگاه فنی آبادان دست از کار کشیدند. خواستهای اعتصابیون علاوه بر دستمزدها وضع مسکن و سرویسهای حمل و نقل؛ و در مورد دانشجویان، چگونگی امتحانات وزارت فرهنگ که توسط شرکت برگزار شده بود. شکایت دیگر در مورد انتخاب نماینده کارگران در شورای کارخانه در ماه اردیبهشت بود. کارگران خواهان برگزاری انتخابات در خارج کارخانه به منظور کاهش دخالت مدیریت بودند.

- با اعزام نیروهای نظامی از اهواز، خرم آباد و اصفهان به این مناطق، شورش اعتصابیون کمی فروکش کرد اما شرکت نفت هنوز حاضر به پذیرش خواسته های اعتصابیون نبود.

- در ۸ فروردین ۱۳۳۰ دولت انگلستان اعلام کرد که برای حفظ امنیت صنایع بریتانیا در مناطق اعتصاب زده، کشتی های «فلامینگو» و «ایلوگوس» را به آبادان فرستاده است. این دو کشتی جنگی، قسمتی از نیروی دریایی انگلستان در خلیج فارس را تشکیل می دادند و پایگاه آنها در بحرین بود. در همین ایام شپرد سفیر انگلستان در تهران رسماً از حسین علاء نخست وزیر وقت سؤال کرد که برای حمایت از افراد انگلیسی در مناطق نفت خیز خوزستان چه اقداماتی انجام داده است.

- در تاریخ ۹ فروردین ۱۳۳۰ نیروهای نظامی در آبادان مردم را به آتش بستند و سه نفر را به قتل رساندند. روز بعد نزدیک به هزار نفر از کارگران لوله نفت به اعتصاب کنندگان پیوستند. یک هفته بعد وضع آرام گرفت و تا روز ۱۸ فروردین نزدیک به یک سوم اعتصاب کنندگان به سر کار خود بازگشتند. لیکن در ۲۳ فروردین کارگران بندر معشور و آبادان دست به شورش زدند و این امر منجر به کشته و زخمی شدن چند تن از کارگران شرکت نفت شد. در پی آن، سومین کشتی جنگی انگلستان «ورن» وارد خلیج فارس شد و ناو جنگی «یویالوس» هم برای پیوستن به گامبیا از

مدیترانه حرکت کرد. سفیر انگلستان بار دیگر با علاء ملاقات کرد و او را در جریان اقدامات دولت متبوعش قرار داد.

- در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۳۰، آیت الله کاشانی بیانیهای منتشر ساخت و از کارگران شرکت خواست تا به شورش خود خاتمه دهند و به کارگران اطمینان داد که انگلیسی ها به زودی ایران را ترک خواهند گفت و دولت ایران خسارتهای وارده به آنها را جبران خواهد کرد. دکتر مصدق نیز در جلسه ۲۷ فروردین مجلس شورای ملی در مخالفت با اعلام حکومت نظامی در خوزستان اظهار داشت دلیل اینکه نمایندگان جبهه ملی از دادن رای به پیشنهاد دولت مبنی بر اعلام حکومت نظامی، خودداری کردند جز این نبود که دولت بدون تحقیق و بدون رسیدگی به این موضوع که آیا این اعتصاب بجاست یا بیجاست آن را اعلام کرد. مصدق سپس بیانیه جبهه ملی را خطاب به کارگران و نصیحت دادن به آنها مبنی بر اینکه دست از اعتصاب کشیده بر سر کار خود برگردند، ایراد کرد.

- هفتم فروردین ماه بنا به درخواست دولت اعلام دو ماه حکومت نظامی در شهرهای آبادان، مسجد سلیمان، محشور، آغاچری و هفتگل از تصویب مجلس گذشت. همزمان رانندگان لوکوموتیو و کارگران راه آهن دست به اعتصاب زدند.

- روز 22 فروردین ماه دانشجویان فنی آبادان در حمایت از کارگران دست به شورش زدند، بدنبال، نیروهای حکومت نظامی آن مدرسه و خانه های دانشجویی را اشغال کردند.

- در 23 فروردین شورش خیابانی کارگران بندر محشور با تیراندازی ارتش مواجه گردید. صبح این روز دو زن کشته شدند. در شهر آبادان هنگام دستگیری چند نفر از کارگران اعتصابی، مقاومت مردم یک زخمی به جا گذاشت. تظاهرات بعد از واقعه نیز شش کشته و سی نفر زخمی را به همراه داشت. در اوج رویدادها دو کارگر و یک ملوان انگلیسی توسط مردم خشمگین جان خود را از دست دادند.

- در روزهای پایانی فروردین ماه ورق برگشت. از جانب دولت یک هیئت سه نفره متشکل از محمد مهراش شهردار سابق تهران، مقدم و حجازی برای مذاکره با اعتصابیون عازم خوزستان شدند.

- بنا به تلگرام ارسالی به نخست وزیر در مذاکرات روز 25 فروردین ماه خواست کارگران برای دریافت حقوق کامل ایام اعتصاب مورد قبول هیئت دولت، استاندار و مسئولین شرکت نفت قرار گرفته است.

ادامه آیات بلشویکی.....

پرداخت فوری دستمزدها در آبادان و محشر شروع شده است.
- تلگرام دیگر از جانب هیئت دال مذاکره و توافق با اعتصابیون مسجد سلیمان مبنی بر پرداخت دستمزد ایام اعتصاب، حکایت از بازگشت تدریجی آرامش در نفت خوزستان و بازگشت به کار سی و هفت هزار نفتگر پیروز در اعتصاب دارد.
در تاریخ رسمی ملی شدن نفت اثری از این اعتصاب نیست؛ و دقیقا به همین دلیل این تاریخ جعلی و فاقد اعتبار است. به همان اندازه نسبت دادن این اعتصاب به حزب توده یک جعل بیش نیست. در زیر بمباران "به کار بازگردید" متحدانه مجلس، دربار، مصدق، جبهه ملی و رهبران اسلامی در

همراهی با شرکت نفت ایران و انگلیس؛ زیر کشتار بی مانع با بیرق ننگین "مأم وطن"؛ این کارگران بودند که با مطالبه دستمزد، همه دستمزد و حتی برای ایام اعتصاب رنگ امید و آزادی و پیروزی را به تاریخ مدرن ایران افزودند. این اعتصاب را جزو شکستهای بزرگ امپراطوری ملکه انگلستان بحساب میاورند. با این اعتصاب سرنوشت بورژوازی در ایران، بزرگترین ماشین تولید کاپیتالیستی منطقه، از همان ابتدا به کشش و کوشش یک طبقه کارگر سرکش گره خورد. با مرور شواهد و تصاویر این اعتصاب از خود میپرسیم این رویداد چگونه ممکن شد، خمیرمایه این اتحاد چه بود، سر نخ بدست چه کسانی بود، در زیر نور کورسوی زیر زمینهای مخفی و در زمزمه میان فعالین و رهبران این اعتصاب چگونه راه به جلو باز

جنگ چهل ساله و سقوط قسطنطنیه آپارتاید جنسی در ایران

ظهر روز جمعه هجدهم آبان در آستانه مسابقه فوتبال میان تیمهای پرسپولیس ایران و کاشیما از ژاپن، برای نخستین بار درهای استادیوم آزادی بر روی قریب به هشت صد زن تماشاچی باز شد. تماشاچیان زن بلیط در دست داشتند، با تشویق گرم جمعیت حاضر در استادیوم سکوهای رزرو شده را به اشغال درآوردند، و با عنوان "پیروزی سرخ بانوان" مهر خود را بر تارک رسانه ها و افکار عمومی کوبیدند.



بدون هیچ تردید این یک پیروزی برای جنبش علیه تبعیض جنسی در ایران بحساب میاید. "طلمس" در کار نبود و "شانس" هیچ نقشی ایفا نکرد. حضور زنان در یک درصد سکوهای استادیوم و جداگانه، آنهم پس از کلی انکار و بدنبال پافشاری خود جمعیت سازمان یافت. اما این چیزی از نفس این پیروزی کم نمیکند. کافی است بخاطر بیاوریم این پیروزی سابقه یک نبرد چهل ساله علیه یک نظام با مخوف ترین دستگاه سرکوب و سانسور، جنگی علیه

صدها هزار اداره و کارگاه، کوچه پس کوچه، خانواده، کلاس درس؛ جنگی فرساینده و نابرابر است که بنا به تعریف جان و حق و حرمت و غرور زن به غنیمت گذاشته شده، که هر رهگیزی در آن سهمی از حقارت و پستی میتواند بریاید. جنبش برابری زن حقوق زن در ایران به قهرمانان بزرگ خود در نبردهای روزمره و بظاهر کوچک متکی است، از این پیروزی ها سرمایه غرور و روحیه مبارزاتی گرد آمده است.

دم و بازدم جنبش رهایی زن شاهرگ حیات و اعتماد و همزیستی و محبت برای یک زندگی انسانی در جامعه ایران است. چهل سال کشت و کوشش مبارزه علیه آپارتاید جنسی بیش از هر پدیده دیگر زندگی شهروندان ایران را تحت تاثیر قرار داده است، چهل سال است شادی و آسایش و زیبایی را در قرق خود گرفته؛ و گفته ها و ممنوعه هایش مایه آبروی ادبیات و فرهنگ بزبان فارسی خواهد ماند.

پیروزی جمعه در استادیوم آزادی، پیروزی کوچکی نبود، مهمتر اینکه از این روز هشت صد خاله ندیده و ناشناخته تازه به قهرمانان داستان لالایی شبانه کودکان در سهیم شدن در جد و جهد والدین برای تدارک دنیای بهتر در انتظار آنها اضافه میشود. این داستان، این قهرمانان، این تلاش ها و سرسختی، افت و خیز آن، سرگذشت تک تک ما با رنگ رویا ها و دنیای بهتر است. این رویاها، و به طریق اولی حرکت و جنبش موجد آن نمیتوانند سرکش و سرخ نباشند. شناختن و شناساندن و حمایت فعال از جنبش رهایی زن امر همه ما است.

دوازده دوره مجلس، هفت رئیس جمهور، دو رهبر، چهار رئیس قوه قضائیه؛ نبردی تن به تن علیه یک دوجین نیروی سازمان یافته متشکل از گردان ارشاد، بسیج تهران، انتظامات استان مرکز؛ و نبردی طاقت فرسا برای حفظ روحیه در مقابله با سموم ایدئولوژیک و اسید پاشی از یک طرف و همزمان با "صبر کنید" های تا ابد مظلومانه اصلاح طلبانه نویر ایرانی را پشت سر خود دارد.

از پاییز سال ۱۹۷۹ و با اولین بارقه های آپارتاید جنسی علیه زنان در حکومت آتی توسط خمینی کشمکش بزرگ تا اعماق آن جامعه ریشه دواند. از همان زمان حقوق برابر برای زنان "جنگ صلیبی" آن دیار شد که فراتر از هر پدیده دیگری جامعه را دو شقه کرد. این کشمکش نطفه های نهضتی را بهم بافت که یک دم نشان از فروکش نشان نداده است. تبعیض و خشوت علیه زنان با همه ابعاد جنون آمیز و چیرگی عقل بیمار در پستوی پنهان روابط خانوادگی، با همه پژواک ترسناک عرض اندام علنی آن در سنگفرش خیابان ها در آن دیار هر چه بیشتر به یک نهضت و یک جنبش دامن زده است که همه چیز از خدای آسمانها و مقدسات، منطق معاش و گرفتن جگر به دندان در مقابل کارفرما، تا عرف و عادات؛ و مهمتر اینکه، همه را یکجا به هموارد طلبیده است. این نهضت آزادیخواه است، ماگزیمالیست است، متکی به روشنگری است، به آزادیخواهی معنا و تعالی بخشیده است. اما همزمان به آزادیخواهی و آرمانگرایی بر روی زمین سفت و زندگی روزمره، با هر گام از پیشرفت ها و ناکامی های خود جان تازه داده است. رفع تبعیض علیه زنان جنگ کدها، الگوها؛ جنگ در

شوری در سر دارم

در طول اعتصاب آذرماه آنچه از شوش و اهواز به سراسر ایران و جهان مخابره میشد شور بود که پافشاری متحدانه نیشکری ها و کارگران فولاد خمیرمایه آنرا شکل میداد. با حمله نظامیان و دستگیریها این شور جان تازه ای به خود گرفت و این بار به محیطهای دانشگاهی تسری پیدا کرد.

اعتصاب نیشکری با آن استخوان بندی و ستیزه جویی، با آن خود آگاهی و با آن اهداف بلندی که پیش روی خود دارد؛ هنوز نگاهها را به خود خیره خواهد داشت. اما تا همین جا زیر پای خود را به اندازه کافی سفت کرده است که بتواند از آنچه میخواهد، چگونه میخواهد، از آنچه فوراً میخواهد و از آینده در راه سخن براند.

بیانید تصویری زنده از دیروز و امروز نیشکریها و فولادی ها را به روح جاویدان موسیقی راک QUEEN بسپاریم. ترانه "من همه آنرا میخواهم" ترانه ای است که ذات راک خود را بر جوانی و ناشکیبایی استوار ساخته است، اما مهمتر، بعلاوه اوج ترانه و قهرمانی در جستجوی همسرنوشتی بیرون میزند. هنر راک اگر در سنتز آتش و شور و یکپارچگی در دهها هزار روح جوان برای گذاشتن جهان روی سر خویش باشد، گروه QUEEN و "ادی مرکوری" در اجرای این ترانه در کنسرت ویمبلدون 1985 میتواند نمایش اوج اعجاز راک نام بگیرد. چه کسی بهتر از Brian May میتواند با ساده ترین کلمات مفاهیم عمیقی از جنبیدن و جنباندن را خلق کند؟ این درست همان جنبش و حرکتی بود که هفت تپه به جان ایران انداخت.

ترجمه آزاد شعر ترانه و مونتاژ عکس و فیلم ضمیمه از مصطفی اسدپور است.

من همه آن

همه زندگی را میخواهم

و آنرا هم اکنون میخواهم

من آینده خویش را یافته ام

از سر راه من کنار بکشید!

من همه آن

همه زندگی را میخواهم

و آنرا هم اکنون میخواهم

یک یاغی جستجوگر

تنهای تنها در امتداد یک خیابان خلوت

با سنگینی روشنایی لامپها روی پاهایش

گام به جلو برمیدارد

آهای مردم ...

گوش بدهید ...

دور من حلقه بزنید!

من نقشه ای در سر دارم

که اوضاع را زیر و رو خواهد کرد

ساده است

فقط باید از آنچه مال خود ما است کوتاه نیانیم

یک ستیزه گر جوان که وقتی برای تلف کردن ندارد

و از فرط رنج و خشم

به سختی میتواند راهی به سوی رهایی بیابد

آنچه او طلب میکند چیز زیادی نیست

... فقط آینده خود را میخواهد

میشنوم که فریاد میزند:

آهای مردم ...



صدای منرا میشنوید؟

با من همصدا شوید:

آنچه من طلب میکنم چیز زیادی نیست

... فقط آینده خود را میخواهم

اگر حقیقت را میخواهید

این تنها راه به سوی آینده است

و به سوی رویاهای جوانی

من همه آن

همه زندگی را میخواهم

و آنرا هم اکنون میخواهم

من آدمی هستم با یک مغز صاف و ساده

مغزی فقط با یک باند

در طول عمر خود چیزهای زیادی هست

که میخواهم به آنها دست بیابم

آدمی اهل مصالحه و دروغ

اهل فلسفه بافی

در مورد زندگی نیستم

من همه زندگی

تمام و کمال آنرا میخواهم

و برای رسیدن به آن

حاضرم همه چیز را فدا کنم

آنچه من طلب میکنم چیز زیادی نیست

... فقط آینده خود را میخواهم

اگر حقیقت را میخواهید

این تنها راه به سوی آینده است

آیا صدای بغض جوانی را میشنوید؟

من همه آن

همه زندگی را میخواهم

و آنرا هم اکنون میخواهم

نشریه علیه بیکاری

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سردبیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است.
استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.